

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به آیه مبارکه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» برای اثبات
این که همه اوامر و جویبه و منها امر به معروف و امر به نهی از منکر تعبدی است.

تقریب استدلال بیان شد و هم چنین مناقشه اولی آن هم بیان شد و جواب دادیم. اما
مناقشه ثانیه.

مناقشه ثانیه این است که این استدلال مبنی بر این است که مستثنا منه را ما مطلق و
عموم بگیریم «و ما امروا الا ليعبدوا الله» یعنی «ما امروا بامرٍ من الأمور و بفعلٍ من
الافعال الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين» خب اگر این باشد بله استدلال تمام است که
خدای متعال می‌فرماید به هیچ امری و به هیچ فعل و کاری مردم یا مسلمین یا کفر و
مشرکین که قهراً دیگه تکلیف آن‌ها هم با تکلیف مسلمین یکی هست امر نشدند مگر برای
این که با او عبادت کنند. پس باید وقت انجام قصد تقرب بکنند. ولی با توجه به صدر آیه
که «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (بیته/1)
با توجه به این صدر عموم و اطلاقی برای مستثمانه منعقد نمی‌شود. بلکه محتمل است
چون حرف مشرکین زده می‌شود و این که آن‌ها برای خدا در مقام عبادت شریک قائل
بودند. بنابراین با توجه به این قدر مسلم مستثمانه محذوف این است که «و ما امروا
بأمرٍ عبادي، بفعلٍ عبادي الا» برای این که عبادت خدا تنها بکنند. اخلاص در این داشته
باشند نه بیابند... پس بنابراین آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید که هر امری تعبدی است و
عبادی است. بلکه می‌خواهد بفرماید آن امرهای عبادی به این منظور گفته شده که با آن
عبادت خدا خالصاً بشود نه بیابند با آن عبادت دیگری کنند حالا به نحو استقلال یا به نحو
شریک قرار دادن. پس در مقام بیان این جهت هست. پس بنابراین با توجه به این صدر
برای مستثمانه محذوف احراز یک اطلاق و عموم نمی‌شود. اگر نگوییم ظهور در آن
مطلبی دارد که گفتیم که این اصلاً یعنی و ما امروا بالامور العبادی بل افعال العبادیه مثل
صلات، مثل حج، مثل صوم الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين. اگر نگوییم ظهور در این دارد
به قرینه صدر که بزرگانی مثل محقق خویی و دیگران، بعض دیگر این جور استظهار کردند
اصلاً، اگر این را نگوییم حداقل این است که با توجه احتفاف به آن صدر این اطلاق و
عموم برای مستثنا منه تحقق نمی‌پذیرد.

بنابراین از این آیه هم نمی‌توانیم استفاده این جهت را بکنیم.

سؤال: ...

جواب: چون حرف مشرکین و کفار است که آن‌ها در عبادات‌شان شرک می‌ورزیدند و غیر

خدای متعال را هم شریک می‌کردند یا اصلاً عبادت بت‌ها می‌کردند تا این که آن‌ها پیش خدای متعال شفاعت بکنند. «لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر/3)

خب این به قرینه آن ... البته بعضی‌ها حالا در بحث‌های تفسیری بعضی‌ها گفتند این مشرکین این جوری نبودند یا کفار این جوری نبودند ولی ظاهراً این ثابت نیست، حداقل برای ما این احتمال به طور جد وجود دارد و وقتی این احتمال برای ما وجود داشت ما نمی‌توانیم احراز اطلاق و عموم برای مستثنا منه بکنیم. این هم اشکال دوم.

سؤال: ...

جواب: بله دیگه دارد می‌گوید. «لِيعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»

اشکال سوم:

پس این اشکال دوم اشکال متینی است و مناقشه متینی است.

اشکال سوم این است که حالا پذیرفتیم، صدر دلالت نمی‌کند. خود آیه «و ما امروا الا ليعبدوا الله» البته اگر این آیه خودش بود و صدر نبود و صدر و ذیلی نداشت ظاهرش این بود که در هیچ کاری «ما امروا» هیچ کاری «الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين». ولی چیزی که هست این است که این اطلاق و عموم چون مستلزم تخصیص اکثر است، چون بیشتر واجبات شرعیه ثابت است که وجوبش عبادی نیست، تعبدی نیست. و واجبات تعبدیه محصور است. بنابراین اگر این آیه بخواهد دلالت داشته بر این که همه جا عبادی است بعد استثناء بشود، استثناء بشود این تخصیص اکثر لازم می‌آید و یک کلام مستهجنی می‌شود و تعالی شأنه از این که این طور سخن بفرماید. پس از این که آن معنا یستلزم معنای مستهجنی را و خارج از تعارف عرف را، می‌فهمیم مفاد آن نیست که مستدل می‌خواهد به آن استدلال بکند. مفاد چیز دیگری است. از لزوم این که برای آن مفاد آن اشکال پیش می‌آید از لزوم این اشکال می‌فهمیم که آن معنا مراد نیست. بلکه حالا یا این معنایی که الان در مناقشه ثانیه گفتیم استظهار می‌شود و یا این که لااقل برای ما مجمل می‌شود. این معنایی که قابل استدلال بود مراد نیست. حالا چی مراد هست نمی‌دانم. فوقش این جوری می‌شود. بنابراین استدلال باز به این جهت درست نیست، این اشکال سوم هم از محقق خوبی قدس سره در محاضرات در اصول هست که به این گفتیم در اصول فقط به همین آیه استدلال شده. به آن آیه قبلی استدلال نشده در اصول. این آیه هم در اصول به آن استدلال شده، هم فقهاء در فقه به آن استدلال کردند برای اثبات تعبدیت در پاره‌ای از موارد.

سؤال: ...

جواب: چی نبوده؟

سؤال: سوره مکی است آن موقع...

جواب: قضیه حقیقه است.

سؤال: نه امروا ...

جواب: نه این چند تا امری که آن‌ها شدند.

سؤال: ... «و ما امروا»

جواب: یعنی آن زمان فقط آن اول کار؟

سؤال: بله.

جواب: خب اگر این جور هم باشد که شما این جور احتمال می‌دهید باز خوب است. شما این جور احتمال می‌دهید. پس همان که آن موقع بوده ما نمی‌دانیم چی بوده، شاید یک سه چهار تا امر بوده. این جوری می‌شود دیگه. وقتی است که ما بگوییم به هیچ چیزی امر نشدم. نه آن چیزی که شما می‌گویید مصداقش همین چهار پنج تا امر بوده که آن اول کار بوده مثلاً. پس بنابراین باز هم استفاده نمی‌شود که هر جا شارع امر دارد، این مطلب استفاده نمی‌شود.

سؤال: ...

جواب: حالا من این‌ها را نمی‌دانم دیگه. حالا این باید...

پس بنابراین استدلال به این آیه مبارکه هم تمام نیست. این تمام کلام در استدلال اول که استدلال به کتاب بود. ما دو آیه بیشتر در کتاب خدا پیدا نشد بر این که بخواهد دلالت بکند بر اصالۃ التعبدیه فی الواجبات و الاوامر.

و اما سنت:

به روایات مبارکات هم به دو طائفه می‌توان استدلال کرد. یعنی به عنوان استدلال ذکر کرد حالا تا بعد ببینیم تمام است یا تمام نیست.

طایفه اولی که ندیدیم کسی استدلال کرده باشد ولی خب در مقام که ندیدیم استدلال کرده باشند اما به مقایسه با باب صوم می‌خواهیم این جا هم همان استفاده را بکنیم و همان شبیه آن استفاده را در این جا داشته باشیم.

حالا مقدمتاً عرض می‌کنیم که در باب صوم برای اثبات تعبدیت صوم و این که در صوم قصد قربت می‌خواهیم. آن جا محقق خوبی و بعض تلامذه‌شان استدلال کردند به روایات داعم الاسلام که در آن روایات متعدده آمده است که «بُنی الاسلام علی خمس» صلات و زکات و حج و صوم و این‌ها. و یکی از آن خمس چی ذکر شده در آن روایات؟ صوم ذکر شده است.

محقق خوبی به این روایات که ما وَرد فی غیر واحدٍ من النصوص که «إِنَّ الاسلام بِنی علی خمس الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية» استدلال کردند به این بیان؛

«إِذْ مِنَ الْوَاضِحِ الْبَدِیْهِ أَنَّ مَجْرَدَ تَرْکِ الْأَكْلِ وَ الشَّرْبِ فِی سَاعَاتِ الْمَعِیْنَةِ لَا یُصْلِحُ أَنْ یَكُونَ مَبْنِیَ الْإِسْلَامِ وَ اسَاسَهُ»

مبنای اسلام، پایه اسلام بر چی گذاشته شده؟ بر این که شما از اول طلوع فجر تا لیل گرسنه بمانی، همان قصد خدا و این‌ها داشته باشی لازم نیست، همین گرسنه باقی بمانی، تشنه بمانی. این اسلام بر این بنا نهاده شده.

این واضح و بدیهی است که مجرد ترک اکل و شرب در ساعات معینه لایصلح آن یکون مبنی الاسلام و اساسه.

«بل لابد أن يكون شيئاً عبادياً يتقرب به و يضاف الى المولى»

باید یک چیز عبادی باشد، یک چیزی باشد که نسبت به مولى داشته باشد، به خاطر او باشد. این اضافه، این قصد تقرب، این قصد فرمانبرداری خدای متعال این است که به این تشنگی و گرسنگی بهاء می‌دهد و آن را ارزشمند می‌کند که می‌تواند جزو پایه‌های اسلام قرار بگیرد، بشود یکی از پایه‌های اسلام اما مجرد این معلوم نیست. پس خود این روایت که دلالت می‌کند بر این که روایات کثیره‌ای که دلالت می‌کند بر این که صوم مما بنى عليه السلام است به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که امر عبادی است. در آن تقرب مأخوذ است، جزءاً أو شرطاً. شطراً أو شرطاً. این مأخوذ در این است.

بعد می‌فرمایند که:

«و لا سيما مع احترامه بمثل الصلاة و الولاية المعلوم كونها قربة»

خود این که این صوم را در ردیف مثل صلات قرار داده صوم را، مثل ولایت قرار داده شده که این‌ها روشن است از عبادات قریه مهمه در اسلام هستند. اگر یک چیز غیر قریه بود به رباء هم بیاوری، هر جوری باشد اشکال ندارد این لایلیق که در ردیف این‌ها قرار بگیرد. پس این هم تأیید می‌کند که باید این هم، هم سنخ آن‌ها باشد همان جور که آن‌ها قریه هستند این هم قریه باشد. البته این دیگه تأیید است دیگه، دلیل همان فرمایش اول است، این مؤید است. این بیان محقق خویی قدس سره در کتاب الصوم جلد 21، صفحه 10.

بعضی از تلامذه ایشان هم در مبانی منهاج الصالحین فرموده:

«فإن المناسبة بين الموضوع و الحكم....»

حکم چیه؟ بناء الاسلام است. موضوع هم که صوم است، صلات است. مناسبت بین موضوع و حکم....

«تقتضى ألماً يكون الاسلام مبنياً عليه يكون فى إعداد الصلاة و الحج»

این تفاوت می‌کند یک مقداری با... این باید یک چیزی باشد که در إعداد آن‌ها است، همان ارزشی که آن‌ها دارند، قریبتی که آن‌ها دارند آن جوری باشد. تناسب این است. ایشان مطلبش چیز دیگری بود آن را مؤید قرار داد. ایشان نه، حالا یک مقداری بیان... نه، آن چیزی می‌تواند به تناسب حکم و موضوع مبنای اسلام باشد، پایه‌های اسلام باشد که شبیه صلات و این‌ها باشد.

«و يكون قُرباً»...

سؤال: موضوعش فرمودید چیه؟

جواب: موضوع همین حج و صلات و صوم و این‌ها است.

سؤال: حکمش؟

جواب: حکمش بُنی علی الاسلام است.

خب «یکون فی عِدَاد الصلاة و الحج و یکون قریباً فلاحظ»

این فرمایش این دو بزرگوار. خب حالا ما شبیه همین استدلال از این دو بزرگوار می‌خواهیم بیاوریم در بحث امر به معروف و نهی از منکر و بگویم اگر این استدلال این جا درست است ممکن آن یقال که شبیه همین استدلال در مسأله امر به معروف و نهی از منکر موجود است.

خب در کتاب شریف جامع احادیث شیعه، باب 21 از ابواب مقدمات همان جلد 1، خب احادیث فراوانی است، حدیث 36:

«الخصال: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ...»

تا این جا سند مال کی بود؟ مال خصال بود. همین روایت در امالی ابن الشیخ یعنی پسر شیخ طوسی هم روایت شده فلذا از این جا سند امالی را ذکر می‌کنم:

«امالی ابن الشیخ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ (یعنی فرزند شیخ طوسی) قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الطُّوسِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ (یعنی شیخ مفید) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ»

پس سند خصال رسید به محمد بن ابی عمیر. سند امالی طوسی هم رسید به محمد بن ابی عمیر. حالا محمد بن ابی عمیر «عن عبدالله بن بکیر و زرارہ» جامع احادیث الشیعه رسمش بر این است که وقتی یک روایت صدر روایت سندها مختلف باشد آن‌ها را ذکر می‌کند تا آن جایی که مشترک است بعد از مشترک به بعد را دیگه ذکر نمی‌کند. آن سند اول را تا مشترک ذکر می‌کند که این جا محمد بن ابی‌عمیر است. سند دوم را هم تا مشترک که محمد بن ابی عمیر است ذکر می‌کند. بعد حالا اگر یکی دیگه هم باشد، مثلاً اگر در یک کتاب دیگری هم یک کتابی است تا محمد بن ابی‌عمیر آن را هم نام می‌برد، ذکر می‌کند حالا این دو تا یا این سه تا که تا محمد بن ابی‌عمیر آمد و آن مشترک آمد حالا بقیه سند را ذکر می‌کند. می‌فرماید که:

«عن عبدالله بن بکیر» که عبدالله در امالی است توی پراکنش گذاشته، یعنی در خصال ابن بکیر است، در امالی عبدالله بن بکیر است که این‌ها یک نفر هستند.

«عن زرارة بن اعين (امالی)، عن زرارة (خصال) عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله (ص): بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى عَشْرَةِ أَشْهُمٍ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ الْمِلَّةُ وَ الصَّلَاةُ وَ هِيَ الْقَرِيبَةُ وَ الصَّوْمُ وَ هُوَ الْجَنَّةُ وَ الزَّكَاةُ وَ هِيَ الْمُطَهَّرَةُ وَ الْحَجُّ وَ هُوَ الشَّرِيعَةُ وَ الْجِهَادُ وَ هُوَ الْعِزُّ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْوَقَاءُ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْجَمَاعَةُ وَ هِيَ الْأَلْفَةُ وَ الْعِصْمَةُ وَ هِيَ الطَّاعَةُ.»

ده تا، بنابراین می‌گوید اسلام مبنی بر امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین همان جوری که آن جا گفته شد خب چه چیزی می‌تواند ما بینی علیه الاسلام باشد. یک چیزی که به قول مبانی منهاج الصالحین در ردیف صلات و حج و این‌ها قربی باشد ولی یک امر توسلی که قربت در آن لازم نیست، رياءً هم بگویی یا اصلاً به هر دواعی نفسانی دیگه بگویی این لایصلح و لاینیغی این که یُعَدّ مما بینی علیه الاسلام.

بنابراین به حسب ظاهر امر آن تقریبی که آن بزرگوار فرمود و آن بزرگوار فرمودند این تقریب به حسب ظاهر در این جا می‌آید.

سؤال: ...

جواب: نه آن جا هم قصد قربت می‌خواهد دیگه. زکات هم از عبادات است. خمس هم از عبادت است، باید به قصد قربت خمس بدهد و الا بعضی دوستان گفت قصد قربت ندارد باطل است. باید دوباره بخواند، زکاتش هم همین جور است.

سؤال: ... از کجا ثابت است؟

جواب: از همین جا. یعنی آن جا هم اگر بگوییم قصد قربت واجب است این را آقایان می‌گویند از همین جا، از همین بُنی علیه الاسلام می‌فهمیم آن جا قصد قربت می‌خواهد.

روایت بعدی روایت سی و هفتم است.

سؤال: جهاد...

جواب: آره دیگه این حرف مقتضایش این است که جهاد هم هست مگر این که شما قرینه برخلاف پیدا نکنید مثلاً آن وقت معارضه کند با این.

روایت بعدی روایت 37 علل الشرایع است:

«أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ خَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِلْيَ بْنِ الْعَبْدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الذَّيْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): جَاءَنِي جَبْرِئِيلُ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ الْإِسْلَامُ عَشْرَةٌ أَشْهُمٍ وَ قَدْ حَاطَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهُ فِيهَا...»

خسارت کرده و خسران دیده و زیان کرده کسی که سهمی نداشته باشد از این عشره.

«أَوَّلُهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ الْكَلِمَةُ وَ الثَّانِيَةُ الصَّلَاةُ وَ هِيَ الطُّهُرُ وَ الثَّالِثَةُ الزَّكَاةُ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ وَ الرَّابِعَةُ الصَّوْمُ وَ هِيَ الْجُنَّةُ وَ الْخَامِسَةُ الْحَجُّ وَ هِيَ الشَّرِيعَةُ وَ السَّادِسَةُ الْجِهَادُ وَ هُوَ الْعِزُّ وَ السَّابِعَةُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْوَفَاءُ وَ الثَّامِيَةُ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ هِيَ الْخُجَّةُ وَ الثَّاسِعَةُ الْجَمَاعَةُ وَ هِيَ الْأَلْفَةُ وَ الْعَاشِرَةُ الطَّاعَةُ وَ هِيَ الْعِصْمَةُ قَالَ حَبِيبُ جَبْرِئِيلُ إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ نَائِيَةٍ الْإِيمَانُ أَصْلُهَا (ریشه آن هست) وَ الصَّلَاةُ عُزْوُهَا وَ الزَّكَاةُ مَآوُهَا وَ الصَّوْمُ سَعْفُهَا وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَرَفْهَا وَ الْكَفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ نَمْرُهَا فَلَا تَكْمُلُ شَجَرَةٌ إِلَّا بِالنَّمْرِ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ.»

این روایات برای ماه رمضان هم خوب است. برای تربیت خود انسان و شنونده.

خب این جا عرض می‌کنیم به این که این جا هم فرمود الاسلام علی عشرة اسهم. این جا دیگه بُنی البته نداشت. آیا این استدلال تمام هست یا تمام نیست؟

خب مناقشاتی این جا وجود دارد:

مناقشه اول این است که فرق است.... ما ممکن است بپذیریم از محقق خوبی آن بیان‌شان را در صوم. بگوییم درسته تشنگی و گرسنگی در ساعت معینه این من حیث هو، گرسنگی و تشنگی در ساعات معینه اگر ... به خدای متعال نداشته باشیم، قصد قربت در آن نباشد، قصد امتثال امر خدای متعال در آن نباشد این تناسب ندارد که پایه اسلام حساب بشود. آن درسته. اما امر به معروفی که در روایات هست که تقام به الفرائض، خصوصیت امر به معروف که همگانی بشود، همه به این وظیفه عمل بکنند این است که تقام بها الفرائض، ما قاموا بهم الفرائض» وقتی این طوری که تقام بها الفرائض خب اشکالی ندارد که از دعائم اسلام، مما بُنی علیه الاسلام باشد. همان بیانی که در ذیل بعضی از آن روایات دعائم هست؛ آن ولایت که آخری هست می‌فرماید به واسطه این بقیه هم درست می‌شود. در بعضی روایات دعائم هست. این‌ها پایه اسلام بودن هر کدام به خاطر یک خصوصیتی است که دارد. و خصوصیت امر به معروف ولو قربی نباشد یک خصوصیتی است که دور نیست که به واسطه آن خصوصیت از پایه‌های اسلام شمرده بشود. کما این که ولایت هم دور نیست که ولو کسی حالا حواسش نیست که لله، نه امام را دیده، معجزات را دیده، خصوصیاتش را دیده دلباخته امام شده و قبول کرده. خب شاید توجه نداشته که لله و فی الله باشد. خب اشکال دارد؟ دلیلی داریم بر این که حتماً باید قصد قربت باشد؟

پس بنابراین عرض می‌کنیم به این که چون امر به معروف، روایاتی که قبلاً خواندیم اهتمام شارع به امر به معروف و فوائد کثیره‌ای که شارع فرمود بر امر به معروف مترتب است که یکی این بود که تقام به الفرائض بنابراین این ویژگی و خصوصیت امر به معروف صالح می‌کند امر به معروف و نهی از منکر را ولو عرفیاً انجام نشود برای این که مما بُنی علیه الاسلام باشد. البته اگر ریاءاً انجام بشود آن عمل ریایی بله به حسب روایات ربا که انسان می‌بیند آن صلاحیت ممکن است بگوییم ندارد. آن تقیید می‌شود، به این اندازه تقیید می‌شود که ریایی نباید باشد. اما این که حتماً باید به قصد قربت و عبادی باشد نه. عرض کردم کسی مثلاً امر به معروف و نهی از منکر می‌کند برای این که می‌خواهد توی محل آن‌ها، توی شهر آن‌ها، توی اقوام آن‌ها آدم‌های ناروا نباشند چون عارش هست که مثلاً بگویند شرابخور توی خانواده این‌ها هست. عارش هست که بگویند مثلاً قمارباز توی خانواده‌های آن‌ها هست. نهی می‌کند از قمار، جلوی قمار کردن‌شان را می‌گیرد، جلوی شراب خوردن‌شان را می‌گیرد، جلوی الواتی‌شان را می‌گیرد به خاطر این که صیانت بکند ولو برای خدا هم نیست. فقط برای این جهت است. این خب اشکالی ندارد، این واجب را انجام داده، فردای قیامت کتک نمی‌خورد که تو چرا امر به معروف نکردی، آن امر به معروفی که ما گفته بودیم، ما گفته بودیم به قصد قربت باید باشد، تو برای خاطر صیانت خاندان‌تان این کار را کردی، نه. بنابراین اشکالی نیست. این بیان در این جا ممکن است بگوییم جاری نیست بنابراین محقق خوبی آن جا استدلال می‌فرماید ولی این جا ممکن است بفرماید نه، این صلاحیت دارد.

ولی آن بیانی که در مبانی منهاج الصالحین بود آن نه. آن بیان استاد اَدَّق است از بیان تلمیذ. آن بیان بیان دقیق‌تری است فلذا می‌شود در آن جا قبول کرد در صوم اما ممکن

است ولی ایشان دارد می‌گوید نه چیزها که بُنی علیه الاسلام است باید سنخ صلات باشد، قریبی باشد، نه، محقق خوبی این را نگفت که هر چیزی بُنی علیه الاسلام است باید سنخ صلات باشد، نه، فرمود تشنگی و گرسنگی نمی‌شود گفت من حیث هو هو بدون انتساب به خدا مما بُنی علیه الاسلام است. این یکی، اما در امر به معروف شاید بگوید چرا. این اشکال اول به این استدلال.

اشکال دوم این است که....

سؤال: ببخشید این چی شد نسبت ...

جواب: قبول نداریم دیگه، به این روایت نمی‌شود استدلال کرد برای اثبات تعبدیت امر به معروف.

سؤال: ...

جواب: قبول نداریم، چرا باید صرف این باشد.

سؤال: اصلش...

جواب: بله این که می‌گوییم باید همه‌اش سنخ این... نه ممکن است یک چیزی یک آثار بسیار مهمی بر آن بار باشد که تقام به الفرائض. آثار دیگه داشته باشد خب می‌فرماید برای این هست. چه لزومی دارد که حتماً سنخ صوم و صلات و این‌ها باشد.

سؤال: ... در مورد صوم می‌شود پذیرفت ولی آن جا ...

جواب: به این بیان نمی‌پذیریم بله.

و اما اشکال دوم این است که این روایت که می‌فرماید بُنی الاسلام بر امر به معروف و نهی از منکر معارض است با کثیری از روایاتی که گفته بُنی الاسلام علی خمس. که آن‌ها مفهوم دارد چون در مقام تحدید است. ما مفهوم عدد نمی‌گوییم، مفهوم عدد بعضی‌ها قائل هستند که اگر گفت چهار تا، گفت پنج تا مفهوم دارد یعنی بیش از این نه، کمتر هم نه. مفهوم عدد نمی‌گوییم ولی مفهوم تحدید که خیلی جاها مفهوم تحدید جمله شرطیه ممکن است مفهوم تحدید همراه داشته باشد. کسی که منکر جمله شرطیه باشد باید بگوییم دلالت بر مفهوم نمی‌کند. ولی اگر در مقام تحدید جمله شرطیه گفته شد چرا دلالت بر مفهوم می‌کند. یا وصف ممکن است بگوییم دلالت بر مفهوم نمی‌کند اما اگر وصف در مقام تحدید توصیف شد چرا دلالت بر مفهوم می‌کند. مثل این که آمده از امام سؤال کرده «خلف من اصلی یا خلف من يجوز أن اصلی قال الرجل العادل» این جا نمی‌توانیم بگوییم عادل وصف است و مفهوم ندارد. بله اگر می‌خواستیم به مفهوم وصف فقط تمسک کنیم می‌گفتیم مفهوم ندارد. اما این جا در مقام تحدید است چون سؤال از این است که مشخص کنیم بعد از این که آن سؤال کرده که مشخص کند امام می‌فرماید الرجل العادل. این مفهوم پیدا می‌کند اما نه به مفهوم الوصف. به مفهوم تحدید.

حالا این روایات دعائم اسلام که مکرر است شاید سی چهل تا باشد روایات دعائم الاسلام که می‌گوید بُنی الاسلام علی خمس، آن‌ها پس دلالت می‌کند که دیگه ما یبنی علیه الاسلام بیش از این نیست. این روایت که دارد می‌گوید بیش از آن پنج تا است بنابراین این

منطوق با آن مفهوم تحدیدی که مکرر است و در اثر تکرر متأكد است، نه یک بار، نه دو بار، نه یک امام، نه دو امام هی آن مطلب را فرمودند. بنابراین این دو تا با هم دیگه ممکن است بگوئیم که تعارض دارد و وقتی که تعارض داشت اینها تساقط هم نمی‌کنند بلکه یقدم آن روایات. چرا؟ اولاً به خاطر این که آن روایات قطعی الصدور است بالعلم الاجمالی یعنی تواتر اجمالی دارد. به حضرت عباس می‌دانیم بعضی از آنها صادر شده. چون علاوه بر این که خیلی‌هایشان سندهایش موثق است این تکرر برای ما علم و اطمینان ایجاد می‌کند که همه اینها دروغ نیست بنابراین روایاتی که می‌گوید دعائم الاسلام پنج تا است و ما بُنی علیه الاسلام پنج تا است، آن مقطوع الصدور است و اگر کسی حالا وسواس باشد می‌گوید مطمئن الصدور. این روایاتی که می‌گوید ده تا است مخالف آن است. و یکی از شرایط حجیت خبر واحد این است که مخالف سنت قطعی نباشد.

پس بنابراین اصلاً این روایت به مقام تعارض هم اگر دقت کنیم نمی‌رسد. اصلاً شرط حجیت را ندارد که حالا ما بخواهیم بگوئیم معارضه می‌کند. چون مخالف سنت قطعی است.

سؤال: ...

جواب: بُنی، آن وقت از هما را همان پنج تا به اضافه پنج تای دیگه شمرده. همان پنج تا به اضافه پنج تای دیگه شمرده.

این جواب اول یعنی این که آقا این معارضه دارد.

و اما دو، این که فرض از این هم صرف‌نظر بکنیم خب در مقام تعارض چی می‌شود؟ آنها مقدم می‌شوند چون آنها متعدد هستند فیه در آن صحاح هست، در آن چی هست و بنابر بر مسلک مثل شیخ اعظم و اینها که تعدی می‌کنند از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه قهراً این باعث می‌شود که آن مقدم بشود. آن طایفه ترجیح داشته باشد. منتها این کبرایش را باید انسان در اصول قبول کرده باشد از شیخ اعظم که ما از مرجحات منصوصه که دو تا هست که یکی موافقت کتاب و مخالفت عامه هست تعدی بکنیم. اگر کسی تعدی بکند آن وقت بله آن روایات بر این مقدم می‌شود. علاوه بر...

سؤال: ...

جواب: اول این شد که آنها تواتر اجمالی دارند. این روایت تواتر که ندارد، یک سند است، یک روایت است، خبر واحد است. پس این روایت می‌شود مخالف با سنت قطعی. و شرط حجیت خبر چیه؟ این که مخالف سنت قطعی نباشد. پس اصلاً این خبر معارضه نمی‌کند. شرایط حجیت را ندارد. این جواب اول.

جواب دوم این است که نه، حالا از این صرف‌نظر می‌کنیم فرض می‌کنیم آنها به حد تواتر نیست که مقطوع باشد یا مطمئن باشد اما در مقام تعارض آنها مقدم هستند به خاطر این که آنها ذو الترجیح هستند. پس آنها مقدم می‌شوند و هنا اجوبة أخرى إن شا الله برای شنبه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.